

## بررسی مفهوم عرفان و سلوک معنوی در عرفان کیهانی (حلقه)

علیرضا صدری اقدم\*

### چکیده

به تازگی در ایران عرفانی ظهور یافته که می‌کوشد خود را اصیل و آسمانی جلوه دهد. بنیان‌گذار این عرفان‌واره، مدعی است که با شعور مرموز کیهانی و آگاهی جهان مادی ارتباط دارد و می‌تواند با مرتبط ساختن افراد به این شعور، شناخت و عرفان حقیقی را با تجربه‌ای غیرقابل انتقال، در اختیار دیگران قرار دهد گذاشته و انسان را به درک وحدت در گستره هستی برساند. در این نوشتار می‌کوشیم دیدگاه‌های عرفان حلقه (کیهانی) را تبیین و پس از بررسی، سلوک ادعا شده آن را در کسب معنویت، کمال و معرفت نقد کنیم. از این‌رو، با تأکید بر مکتوبات و آثار «محمدعلی طاهری» – مبدع «عرفان کیهانی» – خواهیم کرد. از داوری درباره انگیزه‌ها و مقاصد این جریان پرهیز شود.

**کلید واژگان:** عرفان کیهانی، سلوک معنوی، محمدعلی طاهری.

## مقدمه

هر از چند گاهی در گوشه و کنار جامعه ایران، جریان‌هایی شبه‌معنوی پا به عرصه می‌گذارند که هر یک به فراخور خاستگاه، ماهیت وجودی و اهداف، ادعاهایی دارند که با آن مخاطب عام با آن در دام خود گرفتار می‌سازند؛ چرا که بررسی صحت و سقم هر ادعایی نیازمند تبیین صحیح باورهای آن براساس استنادها و راستی و آزمایی آنها با عقلانیت و حیانی است. در این میان، جریانی موسوم به «عرفان کیهانی» یا حلقه پدید آمده است که بنیان‌گذار آن با برگزاری کلاس‌ها و تربیت شاگرد و مستیر، به ترویج و تبلیغ دیدگاه‌های خود پرداخته، با نوشتن کتابی با عنوان «عرفان کیهانی» اصولی برای تفکرات خود معرفی می‌کند. عرفان حلقه مدعی است، مرشد معنوی آن با شعور موجود در ماده که به «شعور کیهانی» شهرت یافته، مرتبط است و این توانایی را دارد که انسان‌ها را به این آگاهی برساند. از منظر عرفان حلقه، اتصال به شبکه شعور کیهانی، همان اکسیر اعظم و آب حیات است که همه رهپویان راه کمال و دلدادگان کوی حقیقت است. وی بر آن است که آگاهی و معرفت در گرو پیوستن به شعور کیهان بوده، آدمی از رهگذر آن، به گنج‌های درون راه می‌یابد و به اشراق می‌رسد. در آغاز سخن به چستی و ویژگی‌های این نوع عرفان می‌پردازیم و با تکیه بر مستندات و متون عرضه شده از سوی ایشان، بستر مناسبی برای تحلیل ادعاها فراهم می‌آوریم.

### عرفان کیهانی از زبان مبدع آن

مؤسس این فرقه محمدعلی طاهری است که پس از ادعای درمانگری با فرادرمانی، اقدام به انتشار کتاب «عرفان کیهانی» کرد و در آن درمانگری را مقدمه شناخت خداوند و سیروسلوک خواند. وی عملاً به تبیین مواضع و دیدگاه‌های خود درباره چگونگی تکامل معنوی انسان پرداخت و با برپایی کلاس‌های فرادرمانی و عرفان آن را در اختیار مخاطبان قرار داد.

براساس پندار طاهری، عرفان کیهانی، سیر و سلوکی است که به بررسی نظری و عملی عرفان نظری می‌پردازد (ر.ک: طاهری، ۱۳۸۸، ص ۴) و همه انسان‌ها با هر نژاد،



ملیت، دین، مذهب و عقاید شخصی، می‌توانند جنبه نظری آن را بپذیرند و جنبه عملی آن را تجربه و از آن استفاده کنند (ر.ک: همان). درحقیقت، همه انسان‌ها فارغ از اندیشه‌ای که دارند، می‌توانند عرفان را با روش پیشنهادی این فرقه بیازمایند. و در صراط مستقیم قرار گیرند (ر.ک: طاهری، ۱۳۸۷، ص ۸).

### عرفان سهل الوصول و غیر انحصاری

طاهری بر این باور است که عرفان و ورود به قلمرو سلوک معنوی، در زمره مسائل بسیار پیچیده و دشوار است؛ از این رو، عرفان مسیری دست‌نیافتنی و عبورناپذیر است، پس، چارچوب عرفان عرفای ایران را برای همگان دور از دسترس می‌داند و مدعی است که عرفان کیهانی می‌تواند عرفانی ساده و همه‌فهم را به جامعه عرضه کند تا مشتاقان کوی حقیقت به‌سادگی و با سهولت، مسائل عرفانی را درک کند و بدون استفاده از روش و تکنیکی خاص به اشراق و شهود دست یابند. به بیان دیگر، گناه دشواری میراث عرفانی ما، بر دوش کسانی است که آن را طریقتی انحصاری و اختصاصی می‌دانند و اجازه ورود را به عموم جامعه نمی‌دهند. همین مسئله سبب شده است که بسیاری از جوانان به عرفان‌های دیگری مانند سرخپوستی یا هندی روی آورند (ر.ک: طاهری، ۲۰۱۱، ص ۷۲). از این رو، گرایش به ساده‌سازی، آسان‌سازی و همگانی کردن عرفان گذشتگان از انگیزه‌های ابداع عرفان کیهانی شمرده شده است. در چنین برهه‌ای ایران که پایگاه صاحب‌نامی برای عرفان به‌شمار می‌رفته و در دامان خود، عرفای زیادی پرورش داده است، تاکنون نتوانسته چارچوب قابل فهمی را در این زمینه ارائه کند که ضمن سهولت فهم، بتواند برای همگان عملی و سهل‌الوصول باشد» (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۴۳).

### عرفان ایرانی

توجه و تمرکز بر ایرانی بودن عرفان را می‌توان از ویژگی‌های عرفان کیهانی به‌شمار آورد، زیرا اعتلای ایران نیز از اهداف عرفان یاد شده قلمداد می‌شود (امانت طاهر: مقدمه و معرفی). طاهری به این مطلب اذعان می‌کند که ما باید به دنبال عرفان ایرانی باشیم و از یافته‌های عرفای ایران بهره‌جوییم و به جای اینکه در پی عرفان‌های دیگر ملل برویم، عرفانی برخاسته از فرهنگ ایرانی را به جامعه خود عرضه کنیم. وی می‌نویسد:





این موضوع دل هر ایرانی را، که از عرفان ایران چند کلمه بداند یا از عرفای ایران چند بیت شعر شنیده یا خوانده باشد، به درد آورده، این احساس را در ما به وجود می‌آورد که وارثان خوبی برای عرفان پرمحتوای خود نبوده و نتوانسته‌ایم از عرفان دیرینه خود بهره کافی ببریم (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۴۸).

او با این بیان که «حاصل زحمات و دریافته‌های ماورایی همه عرفای ایران، در گوشه کتابخانه‌ها خاک می‌خورد»، به نوعی القا می‌کند که عرفان طراحی شده او حاصل میراث گذشتگان است یا ریشه در آن دارد. البته تأیید چنین گزاره‌ای با واقعیت‌های موجود فاصله دارد. از سویی دیگر، آن طور که خود وی تصریح می‌کند، دست کم یکی از انگیزه‌هایی که به طراحی و ارائه عرفان کیهانی انجامید، اعتلای عرفان ایران بوده است: در این برهه از زمان، ...هرکس چیزی از عرفان این مرز و بوم برای عرضه به نسل جدید و دنیا در اختیار دارد، باید به پا خاسته و در این حرکت بزرگ، یعنی «اعتلای عرفان ایران» سهیم باشد (همان).

او بر آن است که عرفان به هیچ دینی تعلق ندارد و اساساً نمی‌توان از عرفان اسلامی یا غیر اسلامی سخن گفت، چراکه عرفان، بررسی بخش کیفی وجود انسان است و بخش وجود کیفی انسان از انسان جدا نیست. از این رو، عرفان و بیان آن است که ملیت‌ها را از هم تفکیک می‌کند (ر.ک: امانت طاهر، ترم ۳، سوالات). وی در توضیح چرایی تأکید بر ایرانی بودن عرفان در حلقه می‌گوید:

فرهنگ هر ملتی با زبان و واژه‌های خاصی در دنیای عرفان خو کرده و در روح جمعی آن ملت رسوخ کرده (امانت طاهر: ترم ۳، سوالات). اگر ما می‌گوییم عرفان ایران، یعنی در ایران که یک سرزمین است از ابتدا تاکنون عرفان چه ماجرای طی کرده و ما چه پیش‌زمینه‌ای داریم؟ (همان)

وی در جای دیگر می‌گوید:

بعضی از دوستان می‌گویند: چرا عرفان ایران؟ چون زبان اهمیت دارد (امانت طاهر، ترم ۶، ذهن اشتراکی؛ و سوالات).

### عرفان بدون زحمت

ویژگی دیگری که همواره از گزینه‌های تبلیغی عرفان حلقه محسوب می‌شود، استفاده نکردن از ابزار و شگردی خاص برای رسیدن به عرفان است که بنابر ادعای

طاهری به دلیل آنکه عرفان در منزل گاه عشق، و به تعبیری «روی پله عشق» به دست می‌آید، از هیچ روش و ابزاری برای نیل به آن استفاده نمی‌شود (ر.ک: طاهری، ۱۳۸۸، ص ۴۵).

### عرفان کمال

تقسیم‌بندی عرفان به «عرفان کمال» و «عرفان قدرت» از ابداعات طاهری است. به باور او عرفان گاه به انگیزه سلطه‌جویی و قدرت‌طلبی به کار گرفته می‌شود که آن را «عرفان قدرت» می‌خوانند و گاه هدف از آن «کمال» است که نقطه مقابل قدرت و سلطه‌جویی است (طاهری، [بی‌نا]، [بی‌جا]، ص ۲۰۶).

### شبکه مثبت

از ویژگی‌هایی که طاهری برای عرفان خود برمی‌شمرد، تأثیر و تأثر از «شبکه مثبت» است که در مقابل «شبکه منفی»، نفوذ ابلیس و کارگزارانش، آن قرار دارد. وی بر این پندار است که دو شبکه مثبت و منفی در جهان وجود دارد که اولی در آخالزمان با مدیریت مهدی علیه السلام و دومی با مدیریت دجال اداره خواهد شد (طاهری، ۲۰۱۱، چند مقاله: دام دجال). بشر همواره میان دو شبکه مثبت و منفی (هوشمندی الهی و شیطانی) قرار داشته و دارد و در عهد آخر بزرگ‌ترین رویارویی آشکار کاربران آن دو روی خواهد داد. در این زمان قدرت و کمال که به ترتیب، دستاورد بهره‌گیری از شبکه منفی و مثبت است، دو هم‌آورد هم‌طراز محسوب می‌شوند که غلبه هر یک بر دیگری با انتخاب بشر اتفاق می‌افتد و سرانجام با یک انتخاب درست، حق بر باطل پیروزی می‌یابد و کشف رموز دیگر به رهبری منجی عهد آخر امکان‌پذیر می‌شود (ر.ک: همان: منجی موعود).

### سازگاری مذهب و عرفان با علم

وی عرفان کیهانی را موجب آشتی با دین می‌داند و درعین حال طرح افکار گوناگون را ممنوع نمی‌داند و ثمره آن را بالندگی بیشتر می‌شمرد (همان: مقاله عرفان حقیقی).

### بررسی

«عرفان» معرفت قلبی است که با کشف و شهود به دست می‌آید، یا یافتن حقایق اشیاء با کشف و شهود. (دهخدا: واژه عرفان) عرفان [ع]، مصدر شناختن و دانستن بعد





از نادانی (ناظم الاطباء، ۱۳۴۲، عرفان) به عبارت دیگر، علم و روشی است که سالک می‌تواند با آن به حقیقت عالم و جهان هستی آگاهی یابد و به کشف حقایق دست یابد. از منظر عرفای اسلامی، عرفان دو بخش نظری و عملی دارد؛ «عرفان نظری»، در حقیقت همان دیدگاهی است که عارف دربارهٔ به هستی و آفرینش دارد و در اصطلاح به جهان‌بینی عرفانی معروف است. از منظر عارف، آنچه اصالت دارد، تنها خداوند است و غیر او را اصالتی نیست. در عرفان عملی عارف می‌کوشد به مسیری را پیماید که بدان ایمان دارد و با پیراستن درون و زدودن آلودگی‌های نفس، خود را به حقیقت که همانا خداوند باشد، نزدیک کند (ر.ک: جوادی آملی، ص ۱۲۸). چنین فرآیندی در اصطلاح سیروسلوک «الی‌الله» نامیده می‌شود.

عرفان عملی سیروسلوکی است که سالک با عرفان نظری به دست می‌آورد و به کار می‌بندد.

در این نوشتار عرفان موسوم به کیهانی را از دو بعد نظری و عملی بررسی می‌کنیم همان‌گونه که پیش‌تر نیز بدان اشاره شد، آقای طاهری بر این باور است که عرفان کیهانی ماحصل و فشردهٔ عرفان ایرانی است که سال‌ها در گوشهٔ کتابخانه‌ها خاک خورده است و بسیاری از عرفای ایران از آن بهره داشته‌اند و اکنون وی توانسته است این موهبت را دوباره به جامعهٔ ایرانی باز گرداند. در واقع وی به رغم خود، با ابداع و کشف «عرفان کیهانی» به اعتلای عرفان ایران کمک کرده و آن را دوباره احیاء نموده است (ر.ک: امانت طاهر: همان). با این توضیح وی عرفان خود را ادامهٔ تلاش‌های عرفایی می‌داند که در گذشته این راه را پیموده‌اند، اما امروز متروک مانده است.

همچنین، با مطالعهٔ آثار مکتوب او، استفادهٔ گستردهٔ او از ادبیات عرفان اسلامی و به‌طور خاص فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام مشهود است. فقط با تورق کتاب‌ها و مقالات او به روشنی این موضوع ثابت می‌شود، به طوری که در هر مبحث، به آیه‌ای از آیات قرآن استشهاد می‌کند. با این وصف معیار ایرانی بودن عرفان کیهانی جای تأمل دارد. آیا اساساً می‌توان معرفت و شناخت را به قوم یا سرزمین خاصی نسبت داد؟ آیا به صرف اینکه برخی عرفای نامدار، ایرانی بوده‌اند، می‌توان عرفان را ایرانی دانست. این درحالی است که شخصیت‌هایی همانند مولوی، که در نوشته‌های طاهری بسیار به آنان استناد می‌شود، خود را مسلمان و بینش خود را برگرفته از اسلام می‌دانند.

ایشان معرفت را امری مربوط به فرهنگ و زبان یک ملت می‌داند، به گونه‌ای که

تعریف وی از عرفان با مفاهیم رایج در زبان یک قوم در ارتباط است، به طوری که وی عرفان را به ایرانی بودن، یعنی عرف فرهنگ و زبان جامعه نسبت می‌دهد. بنا بر همین استدلال اولاً عرفان امری عرفی است که با به زبان و فرهنگ هر ملتی تغییر می‌کند و طبیعتاً سلوک یک فرد ژاپنی در مقایسه با انسانی که در آفریقا زندگی می‌کند، متفاوت خواهد بود، چراکه تفاوت زبان، تفاوت معرفت و عرفان را در پی خواهد داشت؛ از این رو، نمی‌توان انتظار داشت غیر ایرانی‌ها، که با زبان ما آشنایی ندارند، بتوانند به فهم درستی از عرفان کیهانی دست یابند، مگر آنکه نخست با فرهنگ و زبان ما آشنا شوند و سپس وارد معرفت و عرفان شوند و به سلوک الی‌الله برسند.

اشکال دیگری که بر این اتصاف وارد است، ایجاد یک ذهنیت ناسیونالیستی برای مخاطب است که از ساحت عرفان ناب مبراست. وقتی به روشنی هدف عرفان را اعتلای عرفان ایران معرفی کنیم، این پرسش پیش می‌آید که آیا هدف عرفان، اعتلای یک قوم یا نژاد یا سرزمین خاص است؟ آیا چنین هدفی با دین خلیف خداوند سازگاری دارد؟ بی‌تردید، فروکاست عرفان به عرفان یک قوم یا سرزمین با زبان خاص، درحقیقت تداعی نوعی نژادپرستی است که با دین خالص خداوند تعارض دارد؛ بنابراین، اگر عرفان مسیری است که همه انسان‌ها را از عرب و عجم، فارس و ترک و بلوچ، هندی، آمریکایی و ژاپنی و هر فردی از هر ملیتی به خداجویی و خداپرستی دعوت می‌کند، در ملیت یا نژادی خاص منحصر باشد، اولاً، این خود نوعی انحصارطلبی و اختصاصی‌سازی عرفان است و ثانیاً، برای غیر ایرانی‌هایی که به سرزمین و ملیت خود دلبستگی دارند، اعتلای ایران انگیزه‌ای برایش ایجاد نمی‌کند و بدان میل نخواهد نکرد چنان‌که اگر ما اسلام را، برگرفته از فرهنگ عرب بشماریم، نه تنها آن را نخواهیم پذیرفت، بلکه از آن نیز خواهیم گریخت. حال آنکه معتقدیم اسلام ریشه در معارف بلند آسمانی و وحیانی دارد و عرفانی الهی و برگرفته از متن حقیقت است نه عرفان مبتنی بر عربیت و فرهنگ عربی؛ درنتیجه، صحبت از انسان شمول بودن عرفان مبتنی بر آموزه‌های فرقه حلقه، سخنی گزاف است (ر.ک: طاهری، ۱۳۸۸، ص ۴).

نقد دیگری که به رویکرد عرفان کیهانی وارد است، شیوه عوام‌فریبی و تبلیغاتی این فرقه در امکان ورود همه انسان‌ها، فارغ از باور و عقیده به سلوک عملی است؛ آن‌گونه که آقای طاهری ادعا می‌کند «عرفان کیهانی نوعی سیر و سلوک عرفانی است» (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۴) که در نگاه نخست بر جنبه عملی بیش از بُعد نظری





تأکید دارد، اما در بُعد نظری ورود همه انسان‌ها آزاد است و همگان می‌توانند صرف نظر از نژاد، ملیت، دین، مذهب و عقاید شخصی، جنبه نظری آن را بپذیرند (ر.ک: همان). و جنبه عملی آن را بیازمایند و از آن بهره ببرند (همان و ر.ک: طاهری: انسان و معرفت، ص ۷۳) بدین معنا که حتی اگر فردی، از هر نژاد و ملیتی، بخش نظری آن را نپذیرد، می‌تواند سیر و سلوک عرفان کیهانی را عملاً تجربه کند و به حقایق آن دست یابد. گواه دیگر این مسئله در فرادرمانی است که به صراحت بیان می‌کند که ایمان و اعتقاد فرد هیچ‌گونه اثری بر در اتصال به شبکه شعور کیهانی ندارد. (ر.ک: طاهری، فرادرمانی، ۷۵-۷۶) و فرد به کمک اتصال دهنده به روح القدس متصل شده، از مزایای آن بهره‌مند می‌شود، (ر.ک: طاهری انسان و معرفت، ۷۳) چراکه براساس آموزه‌های عرفان حلقه، عالم عرفان عالم بی‌ایزاری است و برای ورود به آن چیزی جز نظاره‌گری و تسلیم نیست؛ از همین رو هر فرد مسیحی یا یهودی و یا ملحد نیز می‌تواند عارف باشد. همچنین، وی معتقد است که عرفان اسلامی نداریم (ر.ک: امانت طاهر، سوالات ترم ۳). قاعدتاً نتیجه این گزاره‌ها این است که برای شناخت خداوند و به تبع آن سلوک عرفانی اولاً، لزومی به پذیرش اسلام نیست و شخص طالب حقیقت با هر دین و آیینی می‌تواند در صراط مستقیم تنها با پذیرش دیدگاه‌های عرفان کیهانی گام نهد، ثانیاً عرفان کیهانی به عنوان دینی برتر از اسلام طریقی متفاوت و متعالی را در پیش روی انسان‌ها نهاده است که با فرض جناب طاهری مبنی بر مسلمان بودن متعارض است.

### خاستگاه آگاهی در عرفان نظری

«آگاهی» واژه‌ای است که در عرفان حلقه بیش از سایر واژه‌ها کاربرد دارد و جای جای جزوات و کتاب‌های آن استفاده شده است. موضوعی که در لابه‌لای مکتوبات حلقه در شمار آموزه مهم معرفتی دیده می‌شود، داستان نخستین انسان، یعنی حضرت آدم علیه السلام و درخت ممنوعه است. اما مسئله مهم‌تر نگرش توراتی و یهودی به مسئله آگاهی در داستان خلقت آدم و حوا علیهما السلام است که پایه‌های عرفان کیهانی بر آن استوار بوده و از آن تغذیه شده است. در این نگاه «شجره منهیه» شجره معرفت و آگاهی دانسته می‌شود که خداوند آن را از آدم علیه السلام دریغ داشت و از آن نهی کرد، وی بر این باور است که خداوند نمی‌خواست آدم از میوه درخت (آگاهی و معرفت) بخورد، اما آدم و همسرش از آن خوردند و چشمشان باز شد و خداوند از ترس آنکه آن دو از شجره جاودانگی نیز



بخورند، آنان را به زمین منتقل کرد. در عرفان حلقه، حقیقت کلی وجود همه انسان‌ها، نفس واحدی است به نام «آدم» که با درختی در جهان دو قطبی مواجه شد و از میوه آن خورد. مبدع عرفان کیهانی می‌گوید:

دیدن این درخت به آدم نشان داد که با رفتن به سوی آن، برای او امکان سیر در مراحل وجود خواهد داشت که وی را به آگاهی و کمال می‌رساند. برای پیمودن این مسیر لازم بود آدم، زوجی نیز داشته باشد. این زوج امکانات وجود او (ملزومات نفس) برای زندگی در هر مقطع از چرخه جهان دو قطبی است؛ بنابراین، جایی که آدم نزدیک شدن به درخت را انتخاب کرد، آغاز مسیر نزولی چرخه بود که در آن، زوج او نیز با او همراهی می‌کرد و به بیان دیگر، انتخاب آدم، انتخاب هبوط او و زوج او در جهان دو قطبی بود (طاهری، انسان و معرفت: ۱۸۰-۱۸۱).

### شعور کیهانی

با اندک جست‌وجویی در نوشته‌های قطب عرفان حلقه، درمی‌یابیم عبارت «شعور کیهانی» کلیدواژه اصلی فهم عرفان کیهانی است. از نگاه بنیان‌گذار حلقه، جهان مادی، از سه عنصر ماده، انرژی و آگاهی تشکیل شده است (رک: انسان از منظری دیگر، ص ۳۲). که عنصر آگاهی در میان این سه عنصر جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به گونه‌ای که بدون وجود آگاهی، انسان نمی‌تواند از ماده و انرژی استفاده کند (فرادرمانی، ص ۲۱)؛ چنان که در کتاب انسان از منظری دیگر آمده است، هدف از عرفان حلقه کمک به انسان در راه رسیدن به کمال و تعالی است؛ بر همین اساس، راه رسیدن به کمال به روش اتصال به شعور کیهانی امکان‌پذیر بوده، همه انسان‌ها از هر نژاد، ملیت، جنسیت، سن و سال، سواد و معلومات، استعداد و لیاقت‌های فردی، دین و مذهب، گنهکاری و بی‌گناهی، پاکی و ناپاکی و... که باشند می‌توانند با یک اتصال‌دهنده، از رحمت عام الهی بهره‌مند شوند (رک: همان، ص ۲۱)؛ و به حقیقت شعور کیهان که همان صاحب هوشمندی است پی‌ببرند (رک: همان، ص ۲۳)؛ در واقع اتصال به هوشمندی سبب نوعی معرفت و شناخت را می‌شود و انسان‌ها خواهند توانست با مرتبط شدن به شبکه گسترده هوشمندی از خداوند آگاهی یافته و به عرفان حقیقی دست یابند.

در مقدمه کتاب «عرفان کیهانی»، ضمن بیان سیر تاریخی فیلسوفانی که به رمزگشایی از راز هستی و چیستی آن پرداخته‌اند (رک: عرفان کیهانی، ص ۸-۴۰)، زمینه





را برای اینکه «شعور کیهانی» و امکان اتصال به آن، نظریه‌ای جدید و کاربردی در حل معمای هستی و همسو با تلاش فیلسوفان و عارفان در مسیر تاریخ حرکت انسان است، فراهم می‌سازد.

عرفان موسوم به حلقه می‌کوشد مخاطب بقبولاند که شناخت انسان از هستی وارد مرحله تازه‌ای از تکامل خویش گردیده و با عبور از اعداد و قوانین، به هوشمندی رسیده است؛ به بیان دیگر، عالم سراسر شبکه‌ای هوشمند است که اجزای آن با یکدیگر در ارتباط است و هر نوع واکنشی در گوشه‌ای از جهان آفرینش، بر همه نظام آن تأثیر خواهد گذاشت و هر جزئی از اجزای این نظام دربردارنده اطلاعات کل آفرینش خواهد بود و انسان می‌تواند با اتصال و نفوذ به این شبکه به اطلاعات کل، آگاهی یابد و به درک مفهومی واحد از هستی برسد و خود را در آینه تمام‌نمای هستی مشاهده کند. بیان این پیش در عرفان حلقه، برداشتی ماشینی از یک شبکه رایانه‌ای است که اتصال‌دهنده به مثابه یک هکر با نفوذ به اطلاعات آفرینش، آن را هک، و از کل نظام رمزگشایی می‌کند.

### بررسی

چنین برداشتی دقیقاً با دیدگاه یهودیان درباره داستان یادشده، منطبق است و برخلاف دیدگاه قرآن که درخت ممنوعه را از سنخ جهل معرفی می‌کند، این فرقه بر معرفت‌زا بودن آن میوه تأکید کرده آن را همسو با تکامل می‌دانند و بر آن اند که سیر صعودی انسان را در جهان مادی فراهم می‌آورد. در آیات ۱-۸ از باب سوم تورات آمده است:

و مار از همه حیوانات صحرا که خدا ساخته بود، هوشیارتر بود و به زن (حوّا) گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟\* زن به مار گفت: از میوه درختان باغ می‌خوریم\* لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید\* مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مرد\* بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود\* و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش‌افزا، پس، از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد\* آنگاه چشمان هردوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریان‌اند، پس برگ‌های انجیر دوخته، سترها برای خویشان ساختند.

در آیه ۲۳ از همین باب می‌گوید: «و خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده اینک مبدا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته، بخورد و تا به ابد زنده ماند»  
 استاد مطهری این برداشت توراتی از شجره منیه را بزرگ‌ترین تحریف تاریخ می‌خواند و می‌نویسد:

از خود قرآن و قرائن قرآنی و از مسلمات روایات اسلامی برمی‌آید که آن میوه ممنوع، به جنبه حیوانیت انسان مربوط می‌شود نه به جنبه انسانیت انسان، یعنی یک امری بوده از مقوله شهوات، از مقوله حرص، از مقوله حسد و به اصطلاح از مقوله ضد انسانی. به درخت طمع نزدیک مشو، یعنی حریص نباش؛ به درخت حسد نزدیک مشو، یعنی حسادت نورز، ولی آدم از آدمیت خود تنزل کرد و به آنها نزدیک شد (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۲۶-۲۷).

جای بسی شگفتی است در عرفانی که مدعی ماحصل بودن عرفان گذشتگان این مرز و بوم است، آبشخور معرفتی آن، تورات و نگرش یهودی درباره درخت ممنوعه است! چگونه امکان دارد آقای طاهری در مسئله مهمی مانند این، که استاد مطهری آن را بزرگ‌ترین تحریف تاریخ بشر می‌داند، عرفانی عملی استوار کند. البته به گونه‌ای که بیان خواهد شد، اساساً در عرفان حلقه میان بُعد نظری و جنبه عملی گسست وجود دارد و عملاً پیوستگی در گزاره‌های آن دیده نمی‌شود، در خصوص مفهوم شعور ذرات که این فرقه بر آن تأکید دارد، بینش قرآن و معارف دینی اسلام نیز آن را تأیید می‌کند؛ و می‌توان نمونه‌های متعددی از تسبیح و تقدیس موجودات را برشمرد که در آن نه تنها انسان، بلکه همه حیوانات و کائنات و ذرات به نوعی دارای شعورند و به ستایش و تسبیح و سجود خدای متعال مشغول آیاتی در قرآن کریم، از جمله برخی آیات سوره حج و اِسْرَا به بیان این حقیقت پرداخته و می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ﴾: آیا ندیده‌ای که هرکس در آسمان‌ها و هرکس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟  
 همچنین در آیه ۴۴ سوره اِسْرَا آمده است:





﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾؛ هفت آسمان و زمین و هر چه در آنهاست تسبیحش می کنند و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید. او بردبار و آمرزنده است. علامه طباطبایی رحمته الله ذیل این آیه می نویسد:

از کلام خدا استفاده می شود همچنان که خلقت در اشیاء جاری و ساری است علم هم در اشیاء سریان دارد و هر موجودی به اندازه ای که از وجود بهره دارد از علم نیز بهره مند است (طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۱۱۰).

بر همین اساس، همه موجودات قوه فهم دارند و به تقدیس و تسبیح خداوند مشغول اند، اما همچنان که قرآن تصریح می کند، انسان تسبیح این موجودات را درک نمی کند. آقای طاهری مدعی است انسان علم را از همین شعور نهادینه شده در ذرات می گیرد و ذرات به شبکه ای به نام هوشمندی متصل می شوند که در واقع همه اطلاعات موجود در عالم در آن نهفته است. به نظر می رسد مراد طاهری از علم، همچنان که بارها در نوشته هایش اشاره می کند، آگاهی است که با معرفت که امری درونی و قلبی است، تفاوت دارد، چراکه آگاهی، اطلاعاتی است که منبع ناشناخته درقبال نفوذ به آن منبع در اختیار کاربر قرار می دهد و از آنجا که نفوذکننده به شبکه اطلاعات، شرط ایمان و اسلام در او لازم نیست، معرفت نیز، معنای به کارگرفته شده در واژگان عرفانی مصطلح را نخواهد داشت. بنابراین، هر فردی با هر دیدگاهی اعم از مسلمان یا غیرمسلمان، مؤمن یا کافر، گناهکار یا معصوم، فقط به صرف اتصال به شبکه، عرفان مد نظر آقای طاهری را کسب می کند و عارف می شود. نکته جالب در ماهیت این شبکه عظیم اطلاعات، ارتباط آن به یک مفهوم دینی، یعنی «روح القدس» است. مطابق تصریح طاهری، مراد از این شبکه همان روح القدس است (ر.ک: طاهری انسان و معرفت، ص ۷۳). که در اسلام در مقام فرشته ای عظیم الشان، عهده دار نزول وحی است و با پیامبران الهی هم سخن می شود و پیامبرانی همانند عیسی بن مریم علیها السلام به آن موید شده ﴿إِذْ أَيْدَتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا﴾؛ (مائده: ۱۱۰)؛ و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از او وحی می گیرد: ﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ﴾؛ (نحل: ۱۰۲)؛ ایشان در گفتارها و جزوات آموزشی حلقه، با این عبارت که: «آگاهی آمد»



(ر.ک: جلسه چهارم، زنگ اول، ارتباط بخشش) مدعی می‌شود که برای یافتن پرسش‌ها و حل مشکلات خود از «شبکه آگاهی کیهانی» استمداد می‌کند و از آگاهی برای کشف حقایق بهره‌مند می‌شود (همان). جمع بین این دو گزاره، بیان می‌کند که طاهری مدعی ارتباط با فرشته وحی در هر زمان و مکان است و این فرشته او را به همه امور آگاه می‌گرداند. البته در اینجا تفکیکی نیز قایل می‌شود که هر اطلاعاتی، مربوط به روح القدس نیست، بلکه تنها اطلاعاتی مربوط به اوست که از شبکه مثبت گرفته شده باشد و حاوی اطلاعاتی درباره فلسفه هستی، هدف از زندگی، آگاهی‌های کمال انسان و مانند آن باشد و با حالت‌هایی نظیر آرامش، امنیت، شادی، بهجت و سرور شناخته می‌شود. در مقابل، چنانچه متصل‌شونده اطلاعاتی درباره امور پنهانی افراد، فکری یا آینده‌بینی دریافت کند، این آگاهی‌ها مربوط به شبکه منفی بوده، با حالاتی مانند غم و اندوه، ترس و اضطراب، تنهایی و افسردگی همراه خواهد بود.

درحقیقت، آقای طاهری ادعا می‌کند که هیچ‌یک از انبیای الهی چنین ادعایی نمی‌کند و آن اینکه اتصال دهنده یا مستر، که سرسلسله آنان خود ایشان است، با اعلام و ایجاد حلقه به روح القدس متصل می‌شوند و این‌گونه نیست که روح القدس در جست‌وجوی آنان بیاید.

به بیان دیگر، کسانی که حلقه به آنان تفویض شده است، این قدرت را دارند که در هر زمان و مکانی با فرشته وحی ارتباط برقرار کنند و به اطلاعات آن دسترسی داشته باشند. ادعایی که حتی اشرف مخلوقات یعنی نبی مکرم اسلام ﷺ نیز آن را بیان نکرد. تا آنجا که در حالات ایشان آمده است که فرشته وحی چهل روز نازل نشد و همین مسئله موجب اندوهگین شدن ایشان گردید (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۳، ص ۲۵۵). حال اگر از ادعای گزاف ارتباط با روح القدس چشم‌پوشی کنیم، آشفتگی گویی‌های طاهری درباره شبکه مثبت و منفی و تطهیر شیطان را نمی‌توان نادیده گرفت که در سطور آتی به آن می‌پردازیم.

## جهان دو قطبی و سلوک عرفانی

حلقه‌های رحمانیت الهی

عبارت «عرفان حلقه» برگرفته از حلقه‌هایی است که در این فرقه برای اتصال به



شعور یادشده از سوی فردی که خود را مَسْتَبِر یا فرادمانگر می‌خواند، تشکیل می‌شود تا فرد یا افرادی با حضور در آنها بتوانند ارتباط با عالم هوشمندی را تجربه کنند. از آنجاکه شعور کیهانی رحمت عام خداوند برای انسان است (در پندار پیروان حلقه) حلقه‌هایی که پل ارتباطی میان انسان و این رحمت عام هستند، به حلقه‌های رحمانیت خداوند نام‌گذاری شده‌اند. وی بر آن است که رحمت عام شامل همهٔ انسان‌ها می‌شود و انسان در این باره، حق انتخاب دارد و می‌تواند از آن استفاده یا از آن اجتناب کند و برای بهره‌مند شدن از آن هیچ اجباری نیست (انسان از منظری دیگر: ۲۱). هر انسان صرف نظر از نژاد، مذهب، دین و... می‌تواند از آن بهره‌گیرد (همان). یعنی حتی کافران هم می‌توانند با حضور در این حلقه‌ها آن را به دست آورند و از آن بهره‌مند شوند. از سوی دیگر، این فیض و رحمت که گفته شد در انحصار هیچ گروهی نیست و موج رحمانیت الهی، هدایت گمراهان کرده، خداوند را به انسان می‌شناساند.

### شبکه مثبت و منفی

از جمله اصطلاحاتی که در متون «عرفان کیهانی» با آن روبه‌رو می‌شویم، شبکه مثبت و منفی است که در جهان دو قطبی بدان پرداخته می‌شود. شبکه مثبت همهٔ اطلاعات لازم را برای رسیدن انسان به کمال در اختیار او قرار می‌دهد و شبکه منفی همهٔ اطلاعات و آگاهی‌هایی که باعث انحراف انسان می‌شود و او را از مسیر کمال دور می‌کند، در اختیار انسان می‌گذارد (ر.ک: انسان از منظری دیگر، ص ۱۹۵). عارف کیهانی در جریان اتصال به شبکه شعور کیهانی با دو طیف آگاهی روبه‌رو می‌شود: طیف نخست، آگاهی‌هایی‌اند که وی را به سمت کمال مثبت هدایت می‌کنند و مضمون این آگاهی و اطلاعات، وی را تعالی می‌بخشد و به درک وحدت و مقام انسان صالح می‌رساند، اما طیف دوم، از آگاهی‌های القایی در شبکه یادشده، انسان را به سوی قدرت‌طلبی و سلطه‌گری می‌کشاند و از سیر سالک به سوی کمال حقیقی باز می‌دارد.

شبکه مثبت عهده‌دار صدور آگاهی‌هایی مانند: فلسفه خلقت، هدف آفرینش، ادراک کمال، درک وحدت جهان هستی، درک حضور و شبیه آن است که با حالت‌هایی همچون امید، آرامش، امنیت و شادی همراه است. درمقابل، آگاهی‌های شبکه منفی اطلاعاتی دربارهٔ چگونگی کسب قدرت و تسلط بر دیگران، راه‌های کشف رازها و امور پنهان افراد، فکرخوانی، آینده‌بینی، و تقویت منیت به انسان منتقل می‌کند و حالاتی



مانند غم و اندوه، ترس و اضطراب، تنهایی و افسردگی را برای فرد، در پی خواهد داشت حال اینکه چه کسی یا کسانی زمامدار شبکه مثبت و منفی هستند، مباحث آخرالزمانی را طرح کرده و معتقد است بشر همواره میان دو شبکه مثبت و منفی (هوشمندی الهی و شیطانی) قرار داشته و دارد و در عهد آخر بزرگ‌ترین رویارویی آشکار کاربران آن دو روی خواهد داد. در این زمان قدرت و کمال که به ترتیب، دستاورد برخورداری از شبکه منفی و مثبت است، دو هم‌آورد هم‌تراز شمرده می‌شوند که غلبه هریک بر دیگری، با انتخاب بشر روی می‌دهد و سرانجام با انتخابی درست حق بر باطل پیروز می‌شود و کشف رموز دیگر به رهبری منجی عهد آخر امکان‌پذیر می‌شود (رک: مقاله منجی موعود).

وی مدیریت جریان منفی را در آخرالزمان بر عهده دجال و مدیریت جریان مثبت را بر عهده امام عصر علیه السلام می‌داند که هر دو انسان‌اند و امر ظهور نیز پدیده‌ای زمینی خواهد بود، اما ابلیس در مقام عامل شر هیچگاه از میان نخواهد رفت، بلکه نقش او ایجاد تضاد در جهان دو قطبی خواهد بود و این چرخه تا آخر ادامه خواهد یافت (رک: مقاله منجی موعود) دجال بزرگ‌ترین معلم تاریخ بشر در باب قدرت‌خواهی، و منجی موعود، بزرگ‌ترین معلم تاریخ بشر در باب کمال‌جویی است (رک: مقاله منجی موعود).

### ابلیس، خیر و شر

چنان‌که ملاحظه می‌شود، نقش عالم دوقطبی در بینش حلقه بسیار پررنگ و چشمگیر است و این در موضوع ابلیس و نقش آن در جهان دوقطبی شدیدتر و عمیق‌تر جلوه می‌کند. در دیدگاه اسلامی و شیعی ابلیس از جنیان شمرده می‌شود که به تعبیر امام علی علیه السلام در «نهج‌البلاغه» (نهج‌البلاغه، خطبه قاصعه) شش هزار سال نقش عابد و ساجد را بازی کرد و خاکساری درگاه ربوبی را بر خود روا داشت، اما در جریان خلقت آدم علیه السلام تمرد کرد و کبر ورزید و خود را برتر از وی پنداشت و دستور خداوند مبنی بر سجده بر آدم را نادیده گرفته، و از رانده‌شدگان گردید (رک: بقره: ۳۴). در عرفان حلقه این بینش وارونه جلوه می‌شود، به این معنا که ابلیس نه تنها موجودی مطرود و لعنت‌شده نیست، بلکه وی فرشته‌ای مقرب بود که به فرمان خداوند و برای اجرای نقشه‌ای از پیش طراحی شده، مأموریت یافت تا در جهان دو قطبی، عامل ایجاد تضاد و



دوگانگی باشد. در واقع، هستی و آفرینش به یمن قبول این مسئولیت از سوی ابلیس، به سوی مقصد تعیین شده و کمال به پیش می‌رود و انسان در مقام یگانه موجود چرخه تضاد، با قرار گرفتن در مسیر کشش‌های شبکه مثبت و منفی از یک سو و قدرت انتخاب و اختیار از سویی دیگر، مراحل سلوک عرفانی و تعالی معنوی را به هدف نهایی خود نائل می‌گردد. طاهری در این باره می‌نویسد: «پس، تبعیت نکردن از فرمان سجده، در ظاهر نافرمانی است و اگر نافرمانی نبود، تضادی هم نبود؛ اما در عین حال فرمانبرداری است؛ چون خداوند آن را از پیش تعیین کرده است (انسان و معرفت، ص ۲۱۸). جالب آنکه ابلیس در آموزه‌های حلقه، نخستین معلم برای آدم عَلَيْهِ السَّلَام معرفی می‌شود؛ چنان که می‌گوید:

آدم در ابتدای خلقت خود نافرمانی‌ای کرد که در اثر آن، به جهان تضاد فرود آمد و شروع به سیر در چرخه جهان دوقطبی کرد، اما ابلیس به عنوان اولین معلم این درس را پیش روی او می‌گذارد که همچنان در هر مرحله‌ای از مسیری که سیر در آن انتخاب کرده است، سرپیچی از فرمان خداوند، او را از وحدت دور می‌کند (همان، ص ۲۱۹). وی در جای دیگری به تطهیر شیطان پرداخته، می‌نویسد: شیطان می‌تواند از دو منظر مورد ارزیابی قرار گیرد: در نگاه اول، او عامل گمراهی و به همین دلیل منفور است و در نگاه موشکافانه‌تر، زمینه‌ساز امتحان و آزمایش انسان است که بدون وجود او کمال معنا ندارد و هنر انسان در غلبه بر آن آشکار می‌شود. در چنین دیدگاهی شیطان، نعمت دانسته می‌شود. بنابراین، دوری جستن از شیطان و لعن او به معنای پلید دانستن او نیست؛ بلکه به معنای مذمت راه او و روگردانی از تمایلاتی است که ایجاد می‌کند (همان، ص ۲۲۱). وی در کتاب «موجودات غیرارگانیک» پس از آنکه ابلیس و جنیان را براساس به نظری از کارگزاران الهی قلمداد می‌کند، می‌نویسد:

هر کارگزاری که وظیفه او وسوسه و اغواگری، فراهم کردن شرایط خطا، ایجاد مانع در مسیر کمال و... باشد و با این نقش خود، عامل آزمایش انسان قرار گیرد، در تمثیل، از جنس آتش برشمرده می‌شود، زیرا او را به پختگی می‌رساند. ... ابلیس از جهت ایفای نقش آتش در برابر انسان، در زمره گروه A محسوب می‌شود [یعنی در گروه جنیان] اما به عنوان کارگزاری که براساس طرحی از پیش تعیین شده، مأموریت خود را



انجام داده (آدم را به صحنه آزمایش و پختگی کشانده) است، در گروه «ملائک» جای می‌گیرد (موجودات غیرارگانیک، ص ۱۲-۱۳). وی در ادامه آورده است که «درمیان این کارگزاران، تنها ابلیس است که مأموریت او تا پایان این چرخه [تضاد] ادامه دارد و به عبارت دیگر، تا رسیدن به سرانجام چرخه، سر به سجده بر آدم فرود نمی‌آورد».

### بررسی

چنانچه ما مدعی ارتباط با روح القدس و شبکه مثبت هستیم، با چه معیاری می‌توان اطمینان یافت که علوم و معارف دریافتی القای شبکه شیطان نیست؟ تنها معیاری که طاهری در اختیار پیروانش قرار می‌دهد، این است که احساس غم و اندوه، ترس و اضطراب، از ویژگی‌های شبکه منفی است؛ یعنی چنانچه سالک در سلوک خود چنین حالت‌هایی را در خود ندید، می‌تواند به خود این اطمینان را بدهد که متأثر از شبکه شیطان نیست. حال چگونه حالت‌های درونی و احساسی می‌تواند معیار صدق و کذب باشد، درحالی‌که با بنیادی‌ترین مسئله انسان، یعنی جهان بینی و باورها سروکار دارد که نیاز به تحقیق و بررسی دارد.

آیا صحت موضوعاتی مانند فلسفه آفرینش، چگونگی سلوک، خداشناسی و راهنماشناسی را می‌توان صرفاً با علایمی مانند اضطراب و شادی، بهجت و آرامش، بدست آورد؟ آیا هیچ‌گاه شیاطین نمی‌توانند در حالت شادی و بهجت القائات شیطانی داشته باشند؟ آیا هر احساسی که در آن سرور و آرامش باشد، نشانه رحمانی بودن القائات است؟

بی‌تردید، معارف دین و عقلانیت وحیانی چنین گزاره‌ای را تأیید نمی‌کند و هر فردی که کمترین آگاهی از اسلام دارد، این مسئله را درمی‌یابد که شیطان گاه در حالت غم و اندوه و گاه در حالت شادی و سرور به سراغ بنی آدم می‌آید و به تلقین و تلبیس می‌پردازد. از سوی دیگر در امور معنوی نیز غم و اندوه همواره دلیل بر منفی بودن و غیرالهی بودن آن نیست، چنان‌که هنگام وحی بر پیامبر نیز چنین حالاتی از ایشان مشاهده می‌شد (ر.ک: مجلسی، ج ۱۸، ص ۲۶۰، حدیث ۱۲). بنابراین، به صرف بروز چنین حالت‌هایی نمی‌توان به رحمانی یا شیطانی بودن الهامات و القائات واقف گردید. مسئله دیگر تقابل عقل و عشق و نمود آن در راستی‌آزمایی دریافت‌های این دو شبکه است. از منظر شبه عرفان حلقه، چنان‌که در سطور بعدی می‌آید، یافته‌های عقل تنها در محدوده امور زمینی است و بر پایه همین استدلال، ورود به





ساحت عشق و ارزیابی داده‌های شبکه هوشمندی از حیطة توانمندی وی بیرون است، زیرا سنخ عقل کمیت‌گرا و عشق کیفیت‌گراست؛ بنابراین معیار درستی یا نادرستی داده‌های شبکه هوشمندی، احساس درونی است نه چیز دیگر. به فرض آنکه در عرفان کیهانی به واسطه اتصال، شهودی برای شخص روی می‌دهد و فرد امری ماورایی را تجربه کند، آیا هر فردی که چنین تجربه‌ای را داشته باشد، آیا لزوماً به معنای درست بودن و منشأ الهی داشتن آن است؟ بنابراین عارف در شهود خود با دو مسئله روبه‌روست: نخست، اینکه یقین به الهی بودن کشف خود داشته باشد؛ ثانیاً، در تفسیر آنچه دیده دچار تردید نشود که در این صورت بازگشت آن به برهان عقلی است، چراکه گرچه عارف در حین مشاهده، احتمال خلاف نمی‌دهد و در چنین حالی موظف به توزین مطلب با میزان قسط و عدل نیست، لیکن بعد از زوال شهود و بازگشت به حال متعارف، احتمال خلاف در ذهن انسان غیرمعصوم منقذ می‌شود. در چنین وضعی یا باید به دلیل نقلی معتبر رجوع کرد که مرجع آن نیز عقل است یا به دلیل معتبر عقلی که ضرورت آن مطلب مشهود و منکشف عرفانی را اثبات یا اصل امکان آن را تثبیت کند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۴۰۹). بسیاری از عرفا نیز از لزوم ارجاع کشف غیرمعصوم به معصوم و عقل قطعی سخن گفته‌اند، چراکه غیرمعصوم در تفسیر آنچه کشف می‌کند، عصمت ندارد و امکان اشتباه وجود دارد. مطلبی که قیصری به آن اشاره کرده است:

إذا خالف الكشف الذى لنا كشف الأنبياء عليهم السلام كان الرجوع إلى كشف الأنبياء عليهم السلام و علمنا إن صاحب ذلك الكشف قد طرأ عليه خلل بكونه زاد على كشفه نوعاً من التأويل بفكره فلم يقف مع كشفه كصاحب الرؤيا فإن كشفه صحيح وأخبر عما رأى و يقع الخطأ فى التعبير لا فى نفس ما رأى فالكشف لا يخطئ أبداً و المتكلم فى مدلوله يخطئ و يصيب إلا أن يخبر عن الله فى ذلك (قيصرى، ج ۳، ص ۷).

اینکه حالاتی مانند غم و اندوه، اضطراب و ترس از نشانه‌های شبکه منفی است و درمقابل، امید و نشاط، آرامش و شادی و مانند آن از نشانه‌های شبکه مثبت است. اگر آنها را مربوط به داده‌های شبکه هوشمندی است یا مربوط به داده‌های عقل است، پس اینها ارزشی نزد شما ندارد، زیرا اساساً عقل کمیت‌گرا نمی‌تواند درباره داده‌ها و دریافت‌های شبکه هوشمندی داوری و ارزش‌گذاری کند. همچنین اگر قرار باشد، شخص عارف در عالم

دو قطبی یاد شده، به دریافت معارف الهیه از روح القدس بپردازد، با معضلی به نام شبکه منفی و به طور خاص ابلیس و شیاطینی روبه‌رو می‌شود که خود کارگزار خداوند و درواقع عبد حقیقی خداوند هستند که مأموریتشان گمراه‌سازی انسان است تا از این رهگذر چرخه جهان دو قطبی بچرخد و از رهگذر آن انسان راه کمال بیابد. با این وصف، چگونه ممکن است خداوند که سرچشمه همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها است، پلیدترین موجودات را که داعی به سوی گناه و قتل و جنایت هستند، مامور و کارگزار خود بداند؟ چگونه می‌توان کسی را ستایش کرد و سر به سجده کسی گذاشت که خود خالق شر و بدی و پروراندۀ آن است؟ به بیان دیگر، شیطان عامل گمراهی انسان به امر خداوند است و همو خالق شر و بدی‌هاست؛ همچنان که خالق خوبی و زیبایی‌ها نیز هست است که در این صورت، اساساً تنزیه و تقدیس او معنا نخواهد داشت و کمال نیز هویت خود را از دست خواهد داد؛ به هر روی، آیا اعمالی که شیاطین انجام می‌دهند، ظلم است یا نه؟ اگر بگویید آنها ظالم نیستند و عملشان ظلم نیست، پس گوش کردن به حرف آنان انسان را به سوی عدل و عدالت می‌کشاند و اگر بگویید آنها ظالم و عملشان ظلم است؛ چگونه این ظلم را با کارگزار خدا دانستن ابلیس به خدا نسبت می‌دهید؟! با چنین تناقض‌هایی در بینش نظری عرفان حلقه، چگونه ممکن است انسانی عارف و عاشق خداوند پرورانده شود و جامعه را به صلح و آشتی رهنمون کند؟

### عقل و عشق در عرفان نظری و عملی

بنابر دیدگاه عرفان کیهانی، جهان هدفی دارد و هوشمندی وصف‌ناپذیری بر آن حاکم است (ر.ک: مقاله فلسفه عرفانی حجاب) و هریک از انسان‌ها براساس طرح حساب‌شده‌ای آفریده شده و با سپری کردن مراحل مختلف حیات، به سوی هدف ارزشمندی پیش می‌رود (ر.ک: انسان و معرفت، ص ۱۴۳). انسان در بینش کیهانی، خود را با همه اجزای جهان هستی همانند یک تن واحد می‌پندارد (مقاله: عرفان حقیقی). از این رو هدف غایی خلقت و حضور انسان در هستی، رسیدن به کمال با درک وحدت است (مقاله: آسیب‌شناسی خانواده) برای دستیابی به این هدف، اتصال به حلقه‌های رحمانیت الهی برای صعود انسان در مسیر کمال، در اختیار انسان قرار گرفته است. (همان) اتصال به این حلقه‌ها، سالک را به اشراق و روشن‌بینی و درک هستی بر عشق نائل می‌کند (مقاله: عرفان و درمان). و به چشم باطن بین می‌رساند که او را از





نگاه شرک‌آمیز رهایی داده، همه توجه وی را معطوف به خداوند می‌کند (همان) و هدف آن نیز کمک به انسان برای رسیدن به کمال و تعالی است؛ و حرکتی که او را از عالم کثرت به عالم وحدت می‌کشاند و انسان به درک تن واحد بودن جهان می‌رساند (ر.ک: طاهری، ۱۳۸۸، ص ۵۶). عرفان کیهانی هم در بعد عملی و هم در بعد نظری به مباحث عرفانی توجه می‌کند (همان، ص ۶۵).

انسان در نقطه‌ای قرار دارد که به‌طور عمیقی نیازمند فهم کل است و برای رسیدن به این فهم، باید دایره تفکرات خود را از محدودیت‌ها نجات داده، خود را از درگیر کردن با جزئیات بی‌ارزش و یا کم‌ارزش رهانیده، و اصل ماجرا را با مدد حلقه‌های اتصال رحمت عام خداوند درک کرده تا بتواند از این راه، به دانش کمال دسترسی پیدا کند. بدون چنین دانشی، هرگز انسان مقصود و منظور آمدن و رفتن خود را نخواهد فهمید (انسان از منظری دیگر، ص ۲۲۶). در واقع، در عرفان حلقه هدف نهایی شناخت خداوند به طریقی است که باید شناخته شود و از آن به «اینتریونیورسال» تعبیر می‌شود. «دیدگاه Interuniversal در عرفان حلقه، خدا را همان‌گونه که باید شناخته شود، مورد بررسی قرار می‌دهد و ذهن فرد را برای چنین شناختی آماده می‌کند. در این تفکر، خدا همه‌جا حاضر است و عالم محضر اوست» (انسان از منظری دیگر، ص ۲۲۸). بی‌شک انسان نیازمند جهان‌بینی است و بدون داشتن نظام فکری منسجم و معقول نخواهد توانست به حقیقت راه یابد. این پرسش همواره پیش روی ماست که معرفت پایه در جهان‌بینی کیهانی چگونه و از کجا به‌دست می‌آید و رابطه آن با سلوک عرفانی چیست؟ در تحلیل این دو پرسش دو اصل در آموزه‌های این جریان درخور تأمل است و با توجه به این دو اصل، می‌توان رویکرد عرفان حلقه را به معرفت پایه اصطیاد کرد: اصل اول ابتنا و تأکید بر اخذ معارف روی پله عشق است؛ چنانچه در جای‌جای مکتوبات این تفکر، بنیان معرفت بر عشق نهاده شده است. از منظر عرفان کیهانی معارف انسانی دو گونه است: نخست بر محور عقل یا به تعبیری روی پله عقل استوار است و دوم، بر محور یا روی پله عشق است (امانت طاهر، ترم اول، پله عقل و عشق).

از سویی در عرفان حلقه امور جهان به دو دسته تقسیم می‌شود؛ امور زمینی و



دنیایی و امور آسمانی و عرفانی (ر.ک: همان) در تلقی نویسنده «عرفان کیهانی»، عرفان، کیفیت‌گرا و امور زمینی، کمیت‌گراست و انسان در زندگی به هر دو نیاز دارد، از این رو، باید دو پله عقل و عشق را بشناسد و هریک را در جای خود به کار گیرد. (امانت طاهر: عقائد و اهداف) از این منظر محدوده عقل، امور زمینی است و محدوده عشق، امور عرفانی و آسمانی. با این توصیف، «معرفت عقلانی»، معرفتی کمیت‌گرا با محدوده خاص است که به ظاهر زمینه را برای فهم پله عشق مهیا می‌سازد؛ (همان: عرفان نظری و عملی) به تعبیر دیگر هر چند داده‌های عقل در ترسیم جهان‌بینی عرفانی نقش دارد، اما در واقع، آنچه جوهر معرفتی عرفان حلقه شمرده می‌شود، آگاهی‌های رسیده از شعور کیهانی است که زیربنای معرفتی عارف حلقه را تشکیل می‌دهد. در عرفان حلقه پله عشق جایی است که انسان به درک فلسفه خلقت، عدالت و حکمت خداوند به آگاهی لازم می‌رسد (ر.ک: طاهری، ۱۳۸۹، ص ۵۳). در نگاه مبدع حلقه، عشق سه مرحله دارد که مرحله آغازین آن عشق انسان به خودش است که نمونه بارز آن در جریان خلقت حضرت آدم علیه السلام بروز یافت و آدم پس از آنکه سجده شد، دریافت که همه عالم برای وی خلق شده است، پس متوجه خویش شد و به خودشیفتگی دچار؛ از همین رو، به هیچ توصیه‌ای توجه نکرد و به شجره منهیه نزدیک شد تا آن را تجربه کند (ر.ک: طاهری، بینش انسان، ص ۴۴). مرحله دوم، عشق به خود و دیگران است، که انسان میان عشق به خود و انسان‌های دیگر در نوسان بوده، تا آنکه از عشق به خود، به عشق دیگری منتقل شود و بیشتر انسان‌ها به اعتقاد «طاهری» در این مرحله متوقف می‌شوند (همان) سومین و آخرین مرحله عشق، عشقی است که انسان، با تجربه رحمانیت خداوند، به طور کامل عشق خود را معطوف به غیر خود می‌کند که از آن را عشق پخته نیز می‌خواند (همان) طاهری همه اجزای هستی را در اوج کمال می‌داند و تنها تفاوت انسان با دیگر اجزای هستی را در آگاهی و ناآگاهی می‌داند، بدین معنا که جز انسان همه از وجود و کمال خود بی‌خبرند و به قابلیت‌هایی که دارند آگاهی ندارند؛ همانند حیوانات، گیاهان و خورشید که به خود آگاهی ندارند و از وجود خویش بی‌خبرند (همان، ص ۴۵).

## بررسی

چنان که پیش تر نیز بیان شد، عقل تعریف شده در فرقه حلقه، از عقل در تفکر شیعه بسیار فاصله دارد، به گونه ای که عقل نه تنها راهنمای سلوک نیست، بلکه در قلمرو حکمت عملی و سلوک عرفانی اساساً کاربردی ندارد و در تقابل آشکاری با عشق است که پله صعود و تکامل انسان را عهده دار شده است، زیرا عقل کمیت گرا و ابزارانگار که وظیفه تبیین جهان بینی را دارد، در محدوده امور زمینی عمل می کند و منافع آن با رویکرد عشق در تضاد است. در چارچوب فکری عرفان حلقه، عقل، پیوسته با کارهایی که منافع ملموس و مادی نداشته باشد، مخالفت می کند و هر جا انسان بخواهد تجربه ای ماورایی و غیرمتعارف بیابد، عقل به شدت واکنش نشان می دهد و به کلی چنین دنیاهایی را منکر می شود (امانت طاهر: ترم اول، جلسه اول، پله عقل و عشق) با این تفسیر چگونه می توان عرفان نظری را مقدمه و زمینه ساز عرفان عملی دانست و از آن، ضرورت صعود بر پله عشق را استخراج کرد؟ همچنین، نمی توان ازسویی عقل را محاسبه گر مادی خواند و ازسوی دیگر، از او انتظار تصدیق سلوک عملی داشت. بنابراین، رابطه داده های عرفان نظری که بر پله عقل است، با داده های عرفان عملی که بر پایه عشق است کاملاً مسدود بوده، نتایج استدلالات عقل نظری با داده های عقل عملی در تضاد خواهد بود؛ به بیان دیگر، در اندیشه کیهانی، عقل برای سلوک نه تنها راهنما نخواهد بود، بلکه در تعارض و تضاد با آن گام بر خواهد داشت.

از منظری دیگر، عقل و جایگاه آن به شدت تحت تأثیر دیدگاه مسیحی تنزل داده شده است، درحالی که عقل در مهندسی معرفت دینی در شیعه مفهومی بلند و جایگاهی بس رفیع دارد که سیر سالک را از بدو سلوک تا وصول الی الله ترسیم و تبیین می کند و نه تنها به راهنمایی و هدایت سالک در تمام مراحل و منازل کمک می کند، بلکه معیار سنجش و ملاک صدق یافته های عقلی و شهودی نیز بر عهده دارد. در روایتی از رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمود: «یا علیُّ الْعَقْلُ مَا اكْتَسَبَتْ بِهِ الْجَنَّةُ وَ طُلِبَ بِهِ رِضَى الرَّحْمَنِ» (ابن خالد برقی، ص ۱۹۵) و یا با همین مضمون آمده است: «العقل... ما عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۱). بدین معنا که عقل در تعالیم معرفتی شیعه مسیر صفر تا صد سلوک انسان را ترسیم و برای رسیدن به آن می کوشد تا جایی که مقام بندگی و بهشت خداوند را



به دست آورد؛ بنابراین، چنین عقلی راه ترقی و تعالی انسان را می‌شناسد و نردبان آسمان را پله‌به‌پله طی می‌کند تا به نقطه کمال برسد و رستگار شود. درمقابل، عقل کیهانی اصالتاً اهل زمین است و با آسمانیان هیچ خویشاوندی ندارد و راه آن را نمی‌شناسد.

در خصوص عشق کیهانی نیز نکات قابل تأمل متعددی وجود دارد؛ برای نمونه، وقتی از مراحل و منازل عشق در فرقه حلقه سخن به میان می‌آید، تنها از تجربه رحمانیت خداوند به عنوان «عشق پخته» نام برده می‌شود و عشق به خدا جایگاهی ندارد؛ در واقع در مراحل سلوکی حلقه، مرحله چهارمی ندارد و از عشق به غیر انسان به عشق به خدا منتقل نمی‌شود، چراکه طبق آموزه‌های عرفان حلقه، انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود. طاهری در اصلی از اصول عرفان کیهانی می‌نویسد: «انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست» (عرفان کیهانی، ص ۱۲۴). خدا به دلیل آنکه موجودی شناخت‌ناپذیر است، به هیچ‌روی انسان نه می‌تواند به او عشق ورزد و نه به عنوان معشوق وی را دریابد. حال این پرسش مطرح است که سیر عشق انسان به کجا ختم می‌شود و نتیجه سلوک معنوی وی چه خواهد بود؟ پاسخ این مسئله بازنگری در مرحله دوم و سوم است. مرحله دوم، مرحله انتقال به غیر است. در تبیین این مرحله آمده است:

عشق زمینی در رسیدن به مرحله‌ای از عشق که تجربه رحمانیت است، نقش دارد. عشق زمینی مانند تکه پنیری است که جلوی لانه موشی گذاشته می‌شود تا موش به خاطر آن تکه پنیر، از لانه خود بیرون آید. آنچه انسان را از خودشیفتگی (که مرحله اول عشق است) بیرون می‌کشد، عشق به غیر خود است. انسان به واسطه این عامل و با دور شدن از خود، عشق خدا را می‌یابد (طاهری، ۱۳۸۹، ص ۴۵). بنابراین دور شدن از خود، یعنی یافتن عشق خدایی که در جای دیگر این‌گونه معرفی شده است:

«انسان می‌تواند فقط عاشق تجلیات الهی، یعنی مظاهر جهان هستی، شود و پس از این مرحله است که مشمول عشق الهی می‌گردد» (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۱۲۵). هیچ انسانی نمی‌تواند بدون عطف به تجلیات الهی به عشق الهی راه یابد، زیرا تنها با عطف به تجلیات الهی، انسان از عطف به خود رها می‌شود و قلب آمادگی عشق الهی را





می‌یابد. هریک از تجلیات الهی می‌تواند این نقش را ایفا کند، اما از میان همه موجودات عالم که تجلیات خداوندند، برخی آنها بیشتر جلوه‌گری می‌کنند و شاخص می‌شوند. ...اولیای الهی شاخص‌ترین افرادند که به دلیل انعکاس رحمت الهی، زیباترین تجلیات او بوده‌اند، عشق به آنها منجر به عشق الهی می‌شود. او عشق حقیقی را عشق به تجلیات الهی می‌داند و می‌گوید:

انسان از بدو تولد عاشق خویش است و تا زمانی که دچار این خودشیفتگی است، عشق او به دیگری جلوه‌ای از عشق به خودش خواهد بود، زیرا در این حالت، او دچار عشقی عقلانی است و براساس سودجویی عقل، برای منفعت خویش معشوق را می‌طلبد، اما به محض اینکه عشق حقیقی به هر یک از تجلیات الهی در دل او خانه کند، این خانه از وجود خودش خالی خواهد شد و از آنجا که رمز ورود به حریم عشق الهی، گذشتن از خویشتن است، به درک این حقیقت می‌رسد که خداوند عاشق اوست و به این ترتیب، به نسبتی که این عشق را بچسبید، عاشق او خواهد شد (طاهری، ۲۰۱۱، ص ۸۶). از دیدگاه طاهری، قلب انسان فقط جای یک عشق است و انسان نمی‌تواند به خودی خود عاشق خدا شود، یعنی هیچ کس امکان درک و شناخت ذات خداوند را ندارد و بدون داشتن معرفت به چیزی یا کسی نمی‌توان عاشق آن شد، چراکه تخیل و تصور ذهن انسان از خداوند معرف ذات مقدس او نیست و نمی‌تواند عامل عشق به او شود، (طاهری، ۲۰۱۱، ص ۳۱ - ۳۳) اما سخن به اینجا ختم نمی‌شود و وی به صراحت می‌گوید: «ما فقط می‌توانیم تا حد شناخت و درک تجلیات خداوند به او نزدیک شویم؛ بنابراین، فقط می‌توانیم عاشق تجلیات او، یعنی مظاهر خداوند در جهان هستی شویم (همان، ص ۳۲) دو نکته دیگر در اینجا درخور بررسی است؛ نخست اینکه قلب انسان جای یک عشق است دوم، چون خدا قابل شناخت نیست، نمی‌توان عاشق او شد. دربارهٔ مطلب اول که بارها به این‌گونه از شبهات پاسخ داده شده است، باید از ایشان پرسید که آیا دوست داشتن همسر و فرزند با عشق به خدا منافات دارد و قابل جمع نیست، اگر قابل جمع نیست معنایش آن است که عشق به خدا مساوی نفرت از غیر خداست؛ یعنی اگر کسی عاشق خدا شود، نمی‌تواند عاشق خلق او شود و به عکس. این درحالی است که عشق به تجلیات الهی و به انسان‌ها



همسو با دوست داشتن خداست، پس اگر انسان درک زیبایی گل را دارد، به طریق اولی، خالق گل و زیبایی او را هرچند نمی‌بیند، ادراک می‌کند. بنابراین ادراک درونی انسان برای عشق ورزیدن کافی است. هرگاه انسان سرمنشأ همه زیبایی‌ها و خوبی‌های عالم را از خداوند ببیند و به این معرفت دست یابد که هرچه نعمت به او می‌رسد، از جانب صاحب‌خانه است، آیا در نعمت متوقف می‌شود یا گرفتار و شیفته صاحب نعمت می‌گردد؟ چنان که می‌گوید: «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است»، یعنی عشق به تجلیات به سبب عشق به خود خداوند است، وگرنه اساساً عشق معنای حقیقی خود را از دست خواهد داد، اما شناخت ناپذیری خدا از جهتی درست و از جهتی نادرست است. بله، انسان به خودی خود نخواهد توانست به خدا و کنه ذات او پی ببرد، چنان که روایات نیز از تفکر در ذات خداوند نهی می‌کند (ر.ک: کافی ج ۱، ص ۹۲، بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْكَلَامِ فِي الْكَيْفِيَّةِ). چراکه احاطه محدود به نامحدود محال بوده و علم به حقیقت وجود و ذات متعالی وی راه ندارد. اما خود خداوند به سبب همان محبتی که به انسان داشت، به فراخور ظرفیت انسان‌ها، خود را به بندگان شناسانده است.

تعالیم رسیده از اهل بیت علیهم‌السلام هریک بیانگر این واقعیت است که هرچند نتوان به حقیقت و کنه وجود و ذات باری تعالی خدا راه یافت، امکان شناخت او در همان محدوده وجودی انسانی از آدمی سلب نشده است؛ چنان که در برخی روایات خودشناسی مقدمه خداشناسی قلمداد شده است «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۲) و در ادعیه نیز آمده است:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۱۳).

درواقع، در باورهای شیعی برای شناخت خداوند مراتبی وجود دارد که کمترین آن اقرار به این حقیقت است که هیچ خدایی جز او نیست و او بی‌مانند و بی‌همتا است. او قدیم و پایدار است، موجود است و از دست داده نشود، و اینکه چیزی همانند او نیست (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۸۷). به بیان دیگر، اولاً شناخت خداوند اجمالاً برای انسان





میسر است و هر فردی به میزان استعداد درونی و تلاش سلوکی خود می‌تواند از آن بهره‌ای ببرد و از سویی به همین میزان نیز به خداوند عشق ورزیده و عاشق او گردد. در قرآن خداوند متعال از کسانی که غیر او را معبود می‌خوانند، گالایه می‌کند که آنان به این معبودها مانند دوست داشتن خدا عشق می‌ورزند. مؤمنان واقعی کسانی‌اند که بالاترین درجهٔ محبت و عشقشان برای خداوند و پروردگارشان است. این آیه خود بیانگر این حقیقت است که مؤمنان واقعی عاشق خدا هستند.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾؛ (بقره: ۱۶۵)؛ بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند، اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، شدیدتر است.

صوفیان و برخی فرق انحرافی، از جمله بهائیت نیز چنین رویکردهایی دربارهٔ مسئلهٔ شناخت وجود دارد. آنان از سویی با درپیش گرفتن رویکرد تنزیه‌ی، شناخت خداوند را ناممکن می‌دانند تا جایی که حتی برای خداوند اوصافی بر نمی‌شمرند و اوصاف خداوند را به مظاهر خداوند نسبت می‌دهند و با این توجیه که «الطلب مردود و السبیل مسدود» منکر شناخت خداوند می‌شوند. از همین رهگذر، شناخت و عشق را مختص مظاهر الهیه که نمود تام آن اقطاب و انسان‌های کامل‌اند می‌دانند و این یعنی به حاشیه‌رفتن خداوند و اصالت انسان خدانما که در فرقهٔ کیهانی نیز همین رویکرد به‌نوعی دیگر وجود دارد. از این منظر فرقهٔ کیهانی با برخی فرق صوفیه شباهت دارد که فرد را به‌جای توجه دادن به خدا به مظاهر خداوند توجه می‌دهد و شناخت آنان را جایگزین شناخت خداوند می‌کند.

### طلب و نظاره‌گری شرط شهود

شاید نخست بحث دربارهٔ این مسئله در مقالهٔ «حج» او منعکس شده باشد که به‌نوعی دستاویز طرح مفهوم تسلیم از دیدگاه عرفان کیهانی شده است. در حج ما عملی با عنوان «سعی میان صفا و مروه» داریم که واجب است حاجی در انجام مناسک حج آن را به جای آورد. ایشان با گره‌زدن این عمل با مفهوم تسلیم نتیجه می‌گیرد که «به سعی خود نتوان برد [پی] به گوهر مقصود»، یعنی همهٔ تلاش انسان برای نیل به



معرفت و آگاهی بی نتیجه است و تنها زمانی این مقصود حاصل می شود که انسان تسلیم محض باشد (ر.ک: طاهری، ۲۰۱۱، چند مقاله، معراج حج). این آموزه در حلقه زمانی برجسته می شود که تلویحاً و تصریحاً مجاهدت انسان برای رسیدن به آب حیات و تلاش علمی و عقلی وی برای تعالی، همه و همه در مفهوم طلب و نظاره گری خلاصه می شود و عامل اصلی معرفت و اشراق را تسلیم استاد بودن در اتصال به شبکه شعور کیهانی معرفی می کند. نمونه ای از این تفسیر نادرست، شرح کودکی حضرت اسماعیل علیه السلام و مادر بزرگوار ایشان است که در سرزمین مکه، چون تشنگی بر کودک عارض شد و با گریه طلب آب کرد ناگهان چشمه ای زیر پای کودک بجوشید. طاهری آب را سمبل آگاهی، کودک را سمبل سادگی و نابالغ را سمبل پیچیدگی می داند. حاصل سخن آنکه انسان ساده همانند کودک به محض طلب به آگاهی که همان الهام باشد دست می یابد و به چشمه معرفت متصل می شود، اما انسان پیچیده، تنها با تسلیم شدن می تواند به آگاهی آسمانی دسترسی داشته و حقیقت را دریابد. (همان) وی با دسته بندی انسان ها به کودک واره، پیچیده و ابر انسان، انسان کودک واره و ساده را مستعدتر برای درک حقیقت می داند؛ چراکه عنصر تسلیم محض بودن در آن بهتر عمل کرده و او را به آب حیات می رساند، اما انسان های پیچیده از حقیقت دورتر بوده و مسیر دشواری را برای درک آن در پیش دارند. سرانجام ابرانسان ها که به بلوغ واقعی رسیده اند و مفهوم حقیقی حج را درک کرده اند و هفت آسمان آگاهی را درنور دیده اند؛ از این رو، رسالت آنها بازگشت به اجتماع و ایفای نقش یک شاخصه الهی در حد وسع خودشان اند؛ (همان) اینها همان اولیای الهی هستند و در واقع «بهترین کسانی اند که می توانند از پیام های آسمانی رمزگشایی کنند (طاهری، ۲۰۱۱)؛ در این میان طاهری با طرح این مسئله که ما در مسائل دنیایی به تلاش نیاز داریم، آیات **﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾**؛ (نجم: ۳۹)؛ **﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾**؛ (بقره: ۲۱۸؛ انفال: ۷۴ و توبه: ۲۰)؛ را مربوط به دنیا دانسته و در مسائل آخرتی و فهم آن پای تسلیم را پیش می کشد (امانت طاهری، ترم ۲).

وی در بخش دیگری به جریان شمس و مولوی و رابطه مرید و مرادی آن دو



اشاره می‌کند که مولانا با آنکه هوش و ذکاوتی بسیار داشته، اما درعین حال به دلیل تحولات درونی مجذوب شمس، و تسلیم وی می‌شود. طاهری با اشاره به تعبیر سروش از رابطه شمس و مولوی می‌گوید:

به تعبیر دکتر سروش، درواقع شمس تبریزی به مولوی پیشنهاد یک قمار کرد، که در آن هیچ امیدی به پیروزی و برد باخت وجود نداشت، شمس به او گفت: تنها نصیب و پاداش تو این است که بتوانی در قماری که امید بردن در آن نیست، شرکت کنی، اگر این دلیری را داری همین پاداش توست. مولوی هم اجابت کرد... این همان خطرپذیری است که در حافظ نمی‌بینیم (امانت طاهری، مصاحبه‌ها، آیین مولوی).

### بررسی

تسلیم در اسلام واژه‌ای روشن و درعین حال مفهومی ژرف دارد که پایه‌های مسلمانی بر آن استوار گشته است، چنان‌که در روایات آمده است: «الاسلام هو التسليم» (شیخ صدوق، ۱۴۰۷، ص ۳۵۱ و کلینی، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۱۱)؛ والاترین مقام برای پیامبر اکرم ﷺ پیش از رسالت مقام بندگی بود. در شهادت، بر مقام بندگی پیامبر اکرم ﷺ، بر مقام رسالت ایشان مقدم شده است. در عرفان نیز تسلیم، اطاعت از اوامر خداوند، به ناخوشی‌ها و مصیبت‌ها اعتراض نکردن و به پیشواز قضای الهی رفتن است (جرجانی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۸۴). در عرفان نیز تسلیم به معنای پایداری و دگرگون نشدن ظاهر و باطن هنگام بلا است (همان، ص ۸۵).

به نظر می‌رسد تمرکز بر تسلیم قربانیان به فرامین استاد و مستر، محور فعالیت فرقه عرفان کیهانی است. «مقابله با عقلانیت» و «سوق دادن افراد به نظاره‌گری و تسلیم» دو بازوی مهم فرقه کیهانی به شمار می‌رود. تقسیم انسان‌ها به کودک‌واره، پیچیده، و ابرانسان، هرچند درظاهر جالب به نظر می‌رسد، اما نتیجه‌گیری مبتنی بر این تقسیم، مخاطبان را به سوی گزینش روحیه کودک‌واره سوق می‌دهد و از پرسشگری، تحصیل علم و دانستن براساس عقل و تدبیر باز می‌دارد؛ به بیان دیگر، تسلیم شرط رسیدن به آگاهی است که در چارچوب نظری عرفان حلقه، آب حیاتی تلقی می‌شود که عموم مردم به سبب نداشتن روحیه کودک‌واره از آن محروم‌اند و تنها دو گروه‌اند که می‌توانند از این آب سیراب شوند. نخست، گروه ابرانسان‌ها هستند که انگشت‌شمارند و عملاً ابرانسان شدن برای همه محال است، اما گروه دوم، انسان‌های کودک‌واره‌اند که عنصر طلب و اشتیاقی را دارند اما درباره آن چون و چرا نمی‌کنند و

درصدد راستی‌آزمایی و پرسشگری نیستند. درواقع، ایراد اشکال و طرح سوال و گرفتار آمدن در نقادی‌های عقلانی در تلقی شبه‌عرفان حلقه با روح عرفان منافات دارد و فرد را از رسیدن به آگاهی باز می‌دارد؛ چراکه اینها همه از ویژگی‌های انسان پیچیده است و تا زمانی که سالک چنین خصوصیتی داشته باشد، از آگاهی محروم خواهد بود. حال در نظام معرفتی اسلام به‌ویژه از دریچه آیات قرآنی، پیروی از مسیری که انسان علم و آگاهی از راستی و حقانیت آن ندارد، به‌شدت منع شده است:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (اسراء: ۳۶)؛ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چراکه گوش و چشم و دل، همه مسئول‌اند.

در عرفان حلقه طلب و شوق و به تبع آن تسلیم، پیش‌شرط آگاهی است؛ در صورتی که در اسلام آگاهی پیش‌شرط اطاعت و تسلیم است. اسلام عقل و عشق را همسو و هم‌داستان می‌داند و تعقل را در سایه توجه به نشانه‌ها و آیات، راه نجات انسان به سوی سعادت ابدی معرفی می‌کند. آقای طاهری با تفکیک امر دنیا و آخرت، عملاً به عرفی‌سازی دین دامن می‌زند و تمام آیاتی که به مجاهده در راه خدا و تلاش و سعی انسان می‌پردازد، به امور دنیایی نسبت می‌دهد. درمقابل، رسیدن به معرفت و آگاهی را با سعی و تلاش امری ناممکن می‌شمرد و فرد را به تسلیم برای دریافت آگاهی فرا می‌خواند. معنای این سخن آن است که همه معارفی که مربوط به امور آخرتی انسان است، می‌بایست با دریافت الهام، آن هم از طریق ارتباط با حلقه صورت گیرد و درواقع اصالت آگاهی همواره با چنین الهاماتی است و معارف دین و آیات قرآن نیز می‌بایست با همین آگاهی رمزگشایی شود؛ به بیان دیگر، کارکرد اصلی الهامات کیهانی بیان فلسفه زندگی و هدف زندگی است و همه آیات قرآنی و روایات رسیده از اهل بیت (علیهم‌السلام) در سایه چنین الهاماتی تفسیر و تأویل می‌شوند. این یعنی به حاشیه‌رفتن دین و بنای ملغمه‌ای از باورها که نه تنها خاستگاه اسلامی ندارد، بلکه کاملاً با آن در تضاد است.

### کارویژه درمانگری در عرفان

بشر امروز بیش از هر زمان دیگری با مسئله سلامت جسم و روان دست به‌گریبان است. درآمد بسیاری از مردم جهان صرف بیمه‌های درمانی و یا بهبود و سلامت تن و





روان می‌شود. در این میان مسئله ادعای درمانگری و شفا با اتصال به ماورا یا معجزه، پدیده‌ای است که در برخی عرفان‌واره‌ها شبه‌معنویت‌ها به‌ویژه در فرقه‌های مسیحی رواج داشته است و انگیزه مضاعفی برای گرویدن افراد پدید می‌آورد این ادعا در قالب دیگری با عنوان «فرادرمانگری» شاخه‌ای از عرفان کیهانی یادشده نیز هست. بنا بر ادعای بنیان‌گذار عرفان کیهانی، فرد بیمار پس از اتصال به شبکه شعور کیهانی وارد فاز درمان شده، به کمک فرادرمانگر یا همان اتصال‌دهنده، مراحل تشخیص بیماری و درمان را طی روندی خاص انجام می‌دهد و در نهایت موجب بهبود بیمار و سلامتی وی می‌شود. در این فرایند ادعا این است که عامل درمان، فرادرمانگر نبوده، بهبود تنها با اتصال به شبکه شعور کیهانی صورت می‌پذیرد و درمانگر تنها نقش یک رابط را بازی می‌کند (فرادرمانی، ص ۷۵) شرط اساسی برای نتیجه‌گرفتن از فرادرمانی، حضور بی‌طرفانه فرد در حلقه است که به صورت یک «شاهد نظاره‌گر» در این حلقه شرکت داشته باشد (ر.ک: طاهری، ۲۰۱۰، ص ۷۵). چنانچه قبلاً نیز اشاره شد، ایمان و اعتقاد به فرادرمانی اثری بر روند درمان ندارد و تنها حضور بیمار و ارتباط با شبکه مهم است (همان، ص ۷۵ - ۷۶). به باور طاهری، تشخیص بیماری و بهبود آن، مستقل از وجود درمانگر بوده، صرفاً هوشمندی انجام می‌گیرد که نخست فرد بیمار را با هوشمندی بررسی کند و اجزای معیوب را تشخیص دهد و به رفع آن پردازد؛ از این‌رو، هیچ پدیده دیگری به جز هوشمندی در درمان نقش ندارد و فرد از این راه به صاحب هوشمندی که خداوند باشد، ایمان آورده، به خداشناسی عملی دست می‌یابد.

### بررسی

چنان‌که بیان شد، فرایند درمان از اتصال تا اسکن، تشخیص و درمان، همه‌وهمه با هوشمندی صورت می‌گیرد، ادعایی که جناب طاهری بارها آن را تکرار کرده است. نکته جالب‌تر این داستان زمانی است که درمان بیماری‌های جسمی با مسئله‌ای مانند عرفان و سلوک معنوی انسان گره می‌خورد و ادعا می‌شود که کلید همه درمان‌ها اعم از جسمی و روحی در پیوستن به حلقه و اتصال با هوشمندی موهوم است. شاید نخست پرسشی که ذهن هر محقق را به خود مشغول کند، تناقض در ماهیت



هوشمندی که به «روح القدس» معرفی شده است و طولانی بودن پروسه درمان است. زمانی ما درمان را به امری ماورایی نسبت می‌دهیم که به صورت مستقیم و بدون واسطه به درمانگری انسان می‌پردازد؛ اولاً، چه نیازی به اسکن و تشخیص است؟ خداوندی که خود صاحب هوشمندی و عالم به گذشته و حال و آینده است، نیازی به تشخیص ندارد و همه امور نزد وی روشن و حاضر است؛ ثانیاً به چه دلیل درمان بیماری طولانی و تدریجی است؛ یعنی وعده بهبود معمولاً طولانی است، به گونه‌ای که فرد همچنان که در درمان با علم پزشکی مدتی را صرف بیماری می‌کند، در فرادرمانی نیز چنین روندی وجود دارد، حتی تصریح می‌شود که نتایج حاصل از آن قابل پیش‌بینی نیست. درحالی‌که براساس گزارش‌های متعددی که افراد تحت درمان فرادرمانی فرقه حلقه، پس از درمان نه تنها بهبود نیافته‌اند، بلکه به قول خودشان برون‌ریزی داشته و مبتلا به بیماری‌های دیگری نیز شده‌اند. هرگاه اتصال را به مثابه عرفان معرفی کنیم و آن را عالم کیفیت بدانیم، به ناچار در عالم کیفیت نباید گرفتار بیماری شویم. درواقع، با این کار فرد از چاله درآمده و به چاه افتاده است مضافاً اینکه اتصال به عالم ماورا و عالم قدس در عرفان و در منابع دینی بیماری را به یکباره محو می‌کند؛ به بیان دیگر، بیمار شفا می‌یابد؛ برای نمونه، در اناجیل بهبود بیماری مرد جذامی از سوی عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَام این‌گونه گزارش شده است:

چون عیسی از کوه پایین آمد، جمعیتی انبوه از پی او روانه شدند؛ در این هنگام مردی جذامی نزد او آمد و در برابرش زانو زد و گفت: «سرورم، اگر بخواهی می‌توانی پاکم سازی؛ عیسی دست خود را دراز کرده، او را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم؛ پاک شو!» در دم، جذام او پاک شد (متی ۸: ۲-۴ - مرقس ۱: ۴۰-۴۴؛ لوقا ۵: ۱۲-۱۴).

همچنین، درباره زنی که سال‌ها مبتلا به خونریزی بود، آمده است: در همان هنگام، زنی که دوازده سال از خونریزی رنج می‌برد، از پشت سر به عیسی نزدیک شد و لبه ردای او را لمس کرد؛ او با خود گفته بود: «اگر حتی به ردایش دست بزنم، شفا خواهم یافت»؛ عیسی برگشته، او را دید و فرمود: «دخترم، دل قوی دار، ایمانت تو را شفا داده است.» از آن ساعت، زن شفا یافت (متی ۹: ۱۸-۲۶ - مرقس ۵: ۲۲-۴۳؛ لوقا ۸: ۴۱-۵۶).

بنابراین، به هیچ وجه نمی‌توان به ارتباط با روح القدس باور داشت، اما شفای بیماری

را آنی و کامل ندانست. نکتهٔ متناقض دیگر، ارتباط درمان با ایمان است. طاهری ادعا می‌کند فرد با اتصال به شبکهٔ درمان به وجود صاحب هوشمندی پی می‌برد. چنانچه اتصال به شعور کیهانی خود معرفت‌زاست، دیگر نیازی نیست فرد پس از بهبود پی به صاحب هوشمندی ببرد؛ چراکه فرد با اتصال به شهود می‌رسد و عالم شهود و اشراق از سنخ علم حضوری است، نه علم حصولی (سهروردی، ج ۱، ص ۴۸۹) بنابراین، پی‌بردن به خداوند و اثبات وی تحصیل حاصل خواهد بود؛ اما در ادامه ادعاهای طاهری، مرور این ادعا که «عرفان حلقه در راستای عرفان این مرز و بوم است» خالی از لطف نیست و می‌بایست از وی پرسید کدام عارف ایرانی ادعای درمان به کمک عالم ماورا را داشته است، آن‌هم به سبک و سیاقی که عرفان از درونش تراوش کند. در کدام سند تاریخی و کتاب معتبر علمی از درمان بیماری‌ها نردبانی به‌سوی شهود عرفانی زده شده است و از آن به عرفان یاد می‌شود؟ حتی پیامبران الهی نیز سخن از درمان بیماری به‌واسطه اتصال به ماورا و متافیزیک نکرده‌اند، بلکه اگر درمانی بوده به‌صورت شفا و امری خارق‌العاده و معجزه بوده است و اساساً به روش عمومی برای درمان بیماری‌ها نبوده است.





## سخن آخر

عرفان کیهانی در بیان بنیان‌گذار آن، پیش از آنکه یک دین و آیین معرفی شده باشد، راه و شیوه‌ای برای سلوک معرفی می‌شود که بیماری‌های جسمی و روحی را با اتصال به شبکه شعور کیهانی درمان می‌کند. تأمل و مطالعه دقیق آموزه‌ها و دیدگاه‌های طرح‌شده در عرفان موسوم به کیهانی، بیانگر آن است که درمانگری یا فرادرمانی پوششی است برای القای باورها و دیدگاه‌های شخصی و برداشت‌های التقاطی از دین که در قالب پروژه عرفان کیهانی ظهور یافته است. تنزل مفهوم عقل و تخریب جایگاه آن به تدریج دین و عقلانیت دینی را به حاشیه رانده است و جای خود را به عشق موهوم و شبه حقیقی سپرده است. تسلیم و نظاره‌گری تنها شگرد دور کردن افراد از پرسشگری و داشتن روحیه آزاداندیشی است. اگر همه این مسائل را نیز نادیده بگیریم، اساساً معرفت نفس و خودشناسی و تزکیه و مراقبه، در عرفان حلقه جایگاهی ندارد. درواقع در عرفان عملی، تزکیه درونی و مجاهده با نفس دروازه اشراق و شهود است و عارف یقیناً بدون مراقبه و مبارزه‌ای نخواهد توانست به مرتبه والای انسانیت صعود کند. عارف در پی عبد بودن است و عبادت جزو جدایی‌ناپذیر عارف است. عبادت عارف ریاضت و تمرین دادن همه نیروهای درونی است، تا از قلمرو طبیعت رها و آزاد شود و با رسیدن به منطقه ماورای طبیعت، به اوج عروج معراج اولیا واصل گردد و هنگام تجلی حق، چیزی در حریم حرم امن دل او رهنمی نکند و غبار آلودش نسازد و این کار برای وی، ملکه ثابت است و هرگاه درون وی خواهان شهود شروق حق گردد، این مطلوب بدون مزاحمت خاطر یا خواسته‌ای، انجام می‌شود و نیروهای خیالی و وهمی و همت‌ها و انگیزه‌ها آن را پیروی می‌کنند تا او با همه وجودش در سلیک قدس به رشته قداست درآید (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۴۳) از این رو، ادعای عرفان و سلوک معنوی در فرقه «عرفان کیهانی» سرابی بیش نیست.



## فهرست منابع

### قرآن

#### نهج البلاغه

۱. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، قم: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱.
۲. جرجانی، علی بن محمد، *التعريفات*، بیروت: عبدالرحمان عميرة، ۱۴۰۷.
۳. جوادی آملی، عبدالله، *سرچشمه حکمت*، محقق: عباس رحیمیان، چاپ پنجم، قم: اسراء، ۱۳۸۶.
۴. \_\_\_\_\_، *تفسیر تسنیم*، محقق احمد قدسی، ج ۴، چاپ ششم، قم: اسراء، ۱۳۸۹.
۵. \_\_\_\_\_، *تفسیر تسنیم*، محقق احمد قدسی، ج ۵، چاپ پنجم، قم: اسراء، ۱۳۸۹.
۶. \_\_\_\_\_، *تفسیر تسنیم*، محقق علی اسلامی، ج ۱، چاپ هشتم، قم: اسراء، ۱۳۸۸.
۷. \_\_\_\_\_، *حماسه و عرفان*، محقق محمد صفایی، چاپ هشتم، قم: اسراء، ۱۳۸۴.
۸. حسن زاده آملی، حسن، *معرفت نفس*، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۹. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. سهروردی، شهاب الدین یحیی، *مجموعه مصنفات*، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۵.
۱۱. شیخ حر عاملی، *وسائل الشیعة*، ۲۹ جلد، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۱۲. شیخ صدوق، *الامالی*، چاپ پنجم، بیروت: علمی، ۱۴۰۰ ق.
۱۳. صدرالدین، محمد، (صدر المتألهین)، *اسفار الأربعة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
۱۴. شیخ صدوق، *علل الشرايع*، نجف: منشورات المكتبة الحيدرية، ۱۹۶۶ م.
۱۵. طاهری، محمد علی، *انسان و معرفت*، ارمنستان: گریگور تاتواتسی، ۲۰۱۱.





۱۶. \_\_\_\_\_، *بینش انسان*، تهران: تحفه، ۱۳۸۹.
۱۷. \_\_\_\_\_، *فرادرمانی*، made in the USA, Charleston, SC November ۲۰۱۰ printed by CreateSpace (an Amazon Company)
۱۸. \_\_\_\_\_، *انسان از منظری دیگر*، [بی‌نا]، [بی‌جا]، [بی‌تا].
۱۹. \_\_\_\_\_، *چند مقاله*، ارمنستان: گریگور تاتواتسی، ۲۰۱۱م.
۲۰. \_\_\_\_\_، عرفان کیهانی، چاپ هفتم، تهران: اندیشه ماندگار، ۱۳۸۸.
۲۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، *غرورالحکم و دررالکلم*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
۲۲. نفیسی، *فرهنگ ناظم الاطباء*، ۵ جلد، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۴۲.
۲۳. قریشی، سیدعلی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۵۴.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ۸ ج، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۵.
۲۵. \_\_\_\_\_، *اصول کافی*، ترجمه مرتضوی، قم: سرور، ۱۳۹۱.
۲۶. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۲۷. مطهری، مرتضی، *عرفان حافظ*، تهران: صدرا، ۱۳۸۱.
۲۸. \_\_\_\_\_، *مسئله شناخت*، تهران: صدرا، ۱۳۶۸.
۲۹. یثربی، سیدیحیی، *عرفان و شریعت*، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۶.
۳۰. \_\_\_\_\_، *فلسفه عرفان*، چاپ چهارم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
۳۱. امانت طاهر، نسخه ۱.۲، (نرم افزار تهیه شده از سوی فرقه عرفان حلقه)
۳۲. طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۳۳. محی الدین عربی، *الفتوحات المکیة*، بیروت: دارصادر، [بی‌تا].